

اندیشه‌ای که پای بند ایمان باشد آزاد نیست

تعریفی که از دموکراسی، از سوی بیشتر روشنفکران و روشنگران ایران، به گوش می‌رسد یک آزادی اسمی است که پشتوانه‌ی درستی ندارد. برای نمونه بیشتر نکته‌هایی که از سوی خواهان در منشورهای آنها نوشته می‌شود: آزادی همه‌ی عقیده‌ها، آزادی سخن، آزادی اندیشه و آرمانهای آنها از آزادیهای دیگر، با مفهوم آزادی یا پدیده‌ی دموکراسی در تضاد هستند. برای اینکه اگر در مردمی همه‌ی عقیده‌ها، یعنی همه‌ی دینها که آزاداندیشی را رد می‌کنند، آزاد باشند چگونه می‌توان در این جامعه آزادانه اندیشه‌ای را باز گو کرد. چگونه می‌توان اندیشه‌ی مردمی را که وابسته به ایمان ویژه‌ای هستند آزاد نامید. زمانی که، برای ساماندهی کشوری، مسلمان مسلمان را برمی‌گزیند و هندو هندو را نمی‌توان از آگاهی و آزادگی در آن کشور سخن گفت. در این گونه رای گیری‌ها، پرسشی از آگاهی و خرد مردم نیست بلکه پرسش از ایمان و نادانی آنها است. هنگامی آزادی سخن یا آزادی اندیشه معنی دارد که عقیده‌ها، یعنی باورهای دینی و ایدئولوژی‌ها، آزاد نباشند یا آنگاه آزادی سخن ارزش و الایی پیدا می‌کند که مردم بر این باور باشند که خودشان توانایی اندیشیدن را دارند و باید آزاد، نه وابسته به کسی یا پدیده‌ای، خرد خود را به کار ببندند. همان گونه که در برخی کشورها یک ارتشی نمی‌تواند در رای گیری‌های همگانی شرکت کند، زیرا که شاید یک ارتشی وابسته به فرماندهی خود باشد. پس چگونه می‌تواند یک پیرو مسلمان یا پیرو یهودی، که راستی و درستی کسان را با معیار ایمانش می‌سنجد، در انتخاب نمایندگان شرکت کند و ما چگونه باید آن راندن و نشاندن را انتخاباتی آزاد بدانیم؟

اگر روشنفکر بر این باور است که مذهب یک پدیده‌ی خصوصی است یا امید دارد که روزی خصوصی بشود، پس مذهب نباید در پدیده‌های همگانی وارد شود. چگونه پدیده‌ی خصوصی را در آموزشگاه‌های همگانی به همگان می‌آموزند. زمانی مذهب یک پدیده‌ی خصوصی است که بسان، خصوصی بودن، عشقبازی و نزدیکی مرد و زن درآید. همانگونه که انسان برای شیوه‌ی عشقبازی با همسرش نیازی به حکم‌کردانی ندارد چون آنرا کرداری خصوصی می‌داند. پس خصوصی بودن مذهب هم باید در همین اندازه و به همین گستره جلوه کند. با وجود خصوصی بودن عشقبازی، در سامان پیشرفته‌ی شهروندی، کسی اجازه ندارد به همسرش به طور خصوصی هم آزاری برساند یا ستمکاری کند و فرآورد عشقبازی آنها، فرزندان آنها، هم دیگر خصوصی نیستند.

آزردن جان یک کودک جنایت است. آیا آزردن روان میلیونها کودک، که در نهایت به پسرقت اجتماع هم می‌انجامد، کرداری است خصوصی؟ چگونه ما باید بپذیریم که شتوشوی مغزی میلیونها کودک بی‌گناه حتا از سوی پدر و مادر یک ستمکاری و بر ضد حقوق بشر نیست.

بخشی از روشنفکران که از آزادی خواهان ایران هم به حساب می‌آیند بر این باور هستند که، آنها می‌توانند تنها شیوه و سامان دموکراسی را به مردم نشان بدهند، نیازی نیست که به بن‌مایه‌های فکری آنها کار داشته باشند، و مردم خودشان دموکراسی را بر خواهند گزید. این باور پنداریست نا درست، چون در جامعه‌ای که نتوانند بیشتر روشنفکرانش بدون وابستگی، با توان خرد خود آزادانه، پدیده‌ای را بررسی کنند مردم آن جامعه هم نخواهند توانست که آزادانه چیزی را برگزینند. روشنفکرانی که اندیشه‌ی آنها از ایمانشان به کسی یا مسلکی سرشته شده است نمی‌توانند راهنما یا راه‌گشای مردمی باشند که آزاداندیشی را یاد نگرفته‌اند و ایمان خود را معیار سنجش قرار می‌هند.

برخی از دشواری‌های ما ایرانیان در این است که ما سخنان یکدیگر را درست درک نمی‌کنیم. یعنی زمانی که سخن از اندیشه‌ای باشد، شنونده بیشتر از سخنان گوینده برداشتی را دارد که گوینده نگفته است، " هرکسی از ظن خود

شد یار من".

البته این کژ فهمی تنها برای ایرانیان نیست ولی ایرانیان، در درازای زمان به دلیل نداشتن " آزادی سخن"، بیشتر با این مشکل روبرو هستند. از این گذشته ما ایرانیان بیشتر می‌پنداریم که از هر گفتاری همان را می‌فهمیم که گوینده گفته است و حتا گوینده هم بر این گمان است که شنونده سخنان او را درست با همان معیاری شنیده، که او بیان داشته است.

برخی از روشنفکران بدون آنکه درستی پیوند تصور خود را از پیشرفت اجتماع بسنجند، معیارهای پندار خود را بر همه‌ی پدیده‌های هستی گسترش می‌دهند. چون روشنفکران هستند که زمینه‌ی بررسی‌ها، اندازه‌ی سنجشها، را برای همگان فراهم می‌کنند، این است که رشد و بازدهی اندیشه‌های توده بر همین پایه‌های نا درست بنا می‌شود.

برای نمونه: این درست است که شناخت ماده، پیشرفت دانش، راه برای ساخت و گسترش ابزارهای تولید فراهم کرده، سختی و سنگینی کار را از دوش انسان برداشته است. همچنین راه رسیدن و شناخت ساختار فیزیکی هر ابزار از راه شناخت دانش آن پدیده می‌گذرد. این هم درست است که هر چه ابزار مدرن تر باشد دانش ساخت آن ابزار هم مدرن و تازه تر است. یعنی در این زمان نمی‌توان با دانستن دانش گیاه و شناخت ساختن بیل از باغهای بسیار بزرگ به خوبی بهره گرفت. درک این حقیقت برای برخی از جامعه شناسان کژ فهمی‌هایی پیش می‌آورد:

یکی اینکه می‌پندارند که اندیشه یا فلسفه‌ی بهتر زیستن و شیوه‌ی کشورآرایی هم، به نسبت پیشرفت دانش برای ساخت ابزارها، تازه تر و بهتر شده است.

دیگر براین گمان هستند که می‌توان از راه شناخت دانش پیشرفته و بهتر، همان دانش ابزار سازی، به آرمانهای اجتماعی مردم هم برسند.

گمراهی بیشتر این روشنفکران در این است که رشد دموکراسی را فراورده‌ی دانش ابزار سازی می‌پندارند و فلسفه‌ی بهتر زیستن را هم در حقیقتهای دانش جستجو می‌کنند. دانش پیشرفته حقیقت است ولی این پندار، که دموکراسی با پیشرفت دانش پدید می‌آید، دیگر یک حقیقت نیست بلکه، پیشرفت دانش در اروپا از فراورده‌های دموکراسی است. برخی از این هم ناآگاه تر هستند و می‌پندارند که دین، یعنی کلیسا هم در کنار پیشرفت دانش، ابزار سازی از پسماندگی خود بیرون آمده، از حکومت کردن بر اندیشه‌های مردم چشم پوشیده، یا از بن پیشرفته شده است. شگفتی در این است که این پندارهای نادرست از روشنفکرانی نمایان می‌شود که بیشتر آنها در اروپا زندگی می‌کنند یا دست کم زمان زیادی در اروپا بوده‌اند. تضاد فکر آنها در این است از سوی می‌دانند، که در کشورها اروپا کلیسا سازمانی جدا از حکومت است، و از سویی حکومت آن کشورها را با حکومت اسلامی در ایران می‌سنجند، و بر این گمان هستند که اگر احکام شریعت را بتوان به گونه‌ای دیگر در آورد ساماندهی کشور در ایران هم مانند کشورهای اروپا مدرن خواهد شد.

در اروپا نخست فلسفه‌ی وابسته نبودن خرد انسان به والیان کلیسا پیش رانده می‌شود و پس از آن راه پژوهش و اندیشیدن و نوآفرینی باز می‌گردد. در پرتو فلسفه‌ی خرد گرایی، دادن حق اندیشیدن به همه‌ی انسانها، ولایت کلیسا، یعنی سروری روحانی‌ها بر مردم، به نقد کشیده می‌شود. به زبانی روشن می‌توان گفت که در اروپا، نخست انسان به این باور می‌رسد که خودش می‌تواند بیندیشد و نیازی به روحانیان کلیسا ندارد پس از آن چوب شبانی را از دست والیان کلیسا می‌گیرد. در گامها دیگر هست که انسان خوداندیش، به جستجوی دانش ابزار سازی می‌رود تا زندگی خود را آسانتر سازد. این که بیشتر روشنفکران، مارکسیست یا سوسیالیستهای، ایرانی فلسفه‌ی اندیشیدن و جهان بینی انسان را یک پدیده‌ی روبنایی می‌پندارند و دگرگونی جامعه را تنها در روش و ابزار تولید می‌دانند این است که آنها مارکسیسم را هم از دیدگاه اسلامی خودشان بررسی می‌کنند یعنی در ذهن خود تنوریهای مارکس را جایگزین احکام شریعت می‌سازند. این گونه کسان تفاوت تنوری یا فلسفه‌ی مارکسیسم را با فرمولهای دانش مدرن ندانستند و هنوز هم برخی از آنها در ضمیر خود نمی‌دانند که اگر فلسفه‌ای به حقیقت برسد دیگر آن تنوری یک فلسفه نیست. فرمول فیزیک را باید یاد گرفت ولی فلسفه‌ی زندگی را باید فهمید.

در جایی که احکام شیمی و فیزیک و احکام شریعت در کنار هم به شاگردان آموخته می‌شوند، چگونه یک کودک باید، در دوران آموزش، بداند که در احکام شیمی و فیزیک سخن از یک حقیقت است و در احکام شریعت سخن از یک عقیده. زمانی که از این شاگردان یک روشنفکر ساخته شود کمتر می‌تواند تفاوت دانش ابزار سازی و فلسفه‌ی زیستن را در جامعه بشناسد.

پس نباید هم از این کسان که فلسفه و حقیقت یا تنوری و دانش را در ذهن خود برابر می‌شمارند انتظار داشت که روشنگر راه پیشرفت اجتماع یا راه بهتر زیستن باشند.

به هر روی جایگاه انسان آزاد، جایگاه توان خرد انسان، جایگاه انسان در سامان کشور آرایی و بالاخره مدنیت در جامعه از جهان بینی انسان، از تصور انسان از حکومت و بالاخره از معیارهای سنجش او از ارزش پدیده‌ها سرچشمه می‌گیرند. تصور انسان از شیوه‌ی حکومت به دانش ساخت فیزیکی ابزار بستگی ندارد. چرا که می‌بینیم در مملکت‌هایی بسان تایوان، کره جنوبی، دوبی، کویت، عربستان سعودی و بحرین، با وجود سرمایه و استفاده از دانش پیشرفته یا داشتن دانش ساختن آن ابزارها، آزادی اندیشه معنایی ندارد و مردمان این مملکتها از مدنیت بدورند. در بینش حاکم این امارات، بشر و حقوق بشر معنایی پیدا می‌کند که ایمان آنها حکم کرده است. حتا اگر هم قانون اساسی، در برخی کشورهای آسیایی و آفریقایی، ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه یا انگلستان باشد، در کردار آنها همان گونه حکومتی دارند که در تصور و جهان بینی آن مردم نقش شده است. این بسان کسی است که اسمش عبدالله عبادی باشد و گمان کند که اگر برای خود نام جمشید آزادمش را انتخاب کند هم از بردگی الله بیرون می‌رود و هم به آزادگی چشم جهانبین پیدا می‌کند.

سخن از این است که داشتن دانش ابزار سازی یا نوشتن قانون اساسی مدرن پشتیبان حقوق اجتماعی مردم نیست. در اجتماعی که با معیار ایمان مردم را ارزشیابی می‌کنند، آنها بدین گونه خردمندی را می‌سنجند: کسی که احکام کهنه‌ی مذهبی را بپذیرد عاقل، کسی که به درستی آن احکام شک بورزد جاهل، کسی که خوداندیش باشد تاریک، کسی که ایمان بیاورد روشن است. چنین مردمی نمی‌تواند به دموکراسی برسند چون آزادی و آزاداندیشی را نمی‌شناسد. کسی که به دینی، پیشوایی، مکتبی و ایدئولوژیی ایمان دارد آزاد نیست که بتواند به آزادی نماینده‌ای یا پدیده‌ای را برگزیند. در مردمی که کسان ویژه‌ای روحانی هستند و هر پدیده‌ای با معیار آن روحانیان ارزشیابی می‌شود، برگزیدن نمایندگان مردم یا داشتن مجلس قانونگزاری تنها در گفتار پدیدار می‌شوند ولی به کردار یک بازی برای مردم فریبی هستند.

اگر ما جامعه‌ای را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کنیم، می‌بینیم که آزادی و دموکراسی بیشتر به فرهنگ و جهان بینی آن مردم بستگی دارد نه به ابزار و شیوه‌ی تولید.

باید شناسایی کرد که روشنفکران و جویندگان دموکراسی از چه چیز سخن می‌گویند.

آیا گفتگو از برگزیدن شیوه‌ای برای حکومت کشور یا سخن از آزادی است. بیشتر شیوه‌ی حکومت از جهان بینی مردم شکل می‌گیرد که همان مردم محکومان حکومتی هستند که خود تصور می‌کنند. یعنی حکومت تصویری است از تصور مردم از خدا، تصویری از پیدایش پدیده‌های هستی در ناخودآگاه آنها، تصویری از ایمان آنها به یک شریعت، که آنها نیکو می‌پندارند. سامان سازمانها و ابزارهای شیوه‌ی حکومتی هم چیزی جز به اجرا گذاشتن ایمان آنها نیست حتا اگر نامهای پرارزشی را در بر بگیرند.

اگر سخن از آزادی است، پس باید جهان بینی مردم بر پایه‌های آزادی اندیشه استوار شده باشد، پس نباید تصور مردم از خدا بر پایه‌ی خالق و مخلوق بنا شده باشد، پس نمی‌تواند ایمانی که حق آزاداندیشی را از مردم می‌گیرد آزاد باشد. کوتاه بگویم روشنفکر می‌تواند یا از آزادی مردم و اندیشه‌ی آنها یا از آزادی ایمان و شریعت آنها سخن

بگوید. در یک لوله‌ی آزمایشگاه یا آب است یا تیزآب، با نامگذاری زمزم بر آن مایع نه آب اسید و نه تیزآب سزاوار نوشیدن می‌شود.

به همین سبب است که مردم مسلمان با داشتن مدرن‌ترین ابزارهای تولید، با ساختن ساختمانهای باشکوه، با پوشیدن پوشاکهای گران‌حدا با وارد کردن پارلمان‌ت و قانون اساسی نمی‌توانند به ارزشهای حقوق بشر برسند. چون مسلمان خود را عبد (برده و بنده) الله می‌دانند نه یک بشر آزاد او خفت و خواری و خاکساری را نشان تسلیم خود به الله می‌داند و می‌خواهد از این راه به شکوه روشنائی برسد یا از عذاب جهنم فرار کند.

اکنون فکر می‌کنیم که به گره کور برخورد کرده‌ایم چون هم مردم ایران تشنه‌ی آزادی هستند و هم آنها مسلمان. نه، ما به گره کور برخورد نکرده‌ایم ولی ما دستکم هزار و چهار صد سال است که نه تنها به گشودن این گره نپرداخته‌ایم بلکه وجود گره را انکار کرده‌ایم و هنوز هم انکار می‌کنیم. همانگونه که انکار الله و خدایان دیگر دلیل نابودی آنها یا رهایی انسان نیست با انکار دشواریهای اجتماع هم دشواریها نابود یا آسان نخواهند شد. نتیجه‌ای که از این جستاره می‌توان گرفت این است که:

فلسفه‌ی زیستن و سامان شهروندی از دانش پیشرفته‌ی امروز جدا است. دانش حقیقتی است آموختنی، وارد کردنی و خریدنی ولی بینش و خرد انسان، خدایی است آفریننده، هسته‌ایست روینده، زهدانیست زاینده و این به زمینه‌ای نیاز دارد که در آن خرد انسان پروانده شود تا به پرواز درآید. این زمینه باید در فلسفه‌ی زیستن و در جهان بینی روشنفکر گسترده شود تا زمینه‌ی کشت و رویندگی برای روشن فکری فراهم آید.

خوشبختانه فرهنگ ایران بر چنین فلسفه‌ی استوار است که زمینه‌ی رشد اندیشه را در انسان فراهم می‌کند. در این فرهنگ انسان به نیروی خرد کاربرد آراسته است و هیچ کس به نام روحانی و پیشوا بر او برتری ندارد. خدایان فرهنگ ایران بسان خورشید، ماه، آب پاک سرشت و بخشنده هستند ولی دانا و فرمانروا نیستند. تنها انسان است که دارنده‌ی خرد است و می‌تواند در جویندگی به دانایی برسد. ساختار انسان، آفرینش انسان از خدایان است نه اینکه خدایان صاحب او باشند. خدایان گسترنده‌ی مهربانی هستند بسان آناهید که در جهان خرمی و آبادی می‌آفریند ولی هیچگاه از انسان بیشتر نمی‌دانند و هیچکدام از خدایان هم رسول و پیامبری ندارند که احکامی را برای مردم بفرستند. درست است که خدایان ایران نیرومند هستند ولی این صفت آنهاست نه مرتبه‌ی آنها. بنا براین هم هرگز نمی‌توانند انسان را پادشاه دهند یا مجازات کنند. این انسان است که می‌تواند خدایان را خشنود کند، آزاده کند، نگهبان باشد و پرستاری کند البته بازدهی هر یک از این کردار به زندگی یا نازندگی خود انسان وارد می‌شود. می‌بینیم که امروز مردم جهان در جستجوی درمانی می‌گردند تا خدایان ساختار هستی، محیط زیست، را از آلودگی پاک کنند.

آیا فرهنگ ایران که آلوده کردن خدایانی مانند آرمیتی (زمین)، رام (باد)، آناهید (آب) را گناه می‌شمارد دوراندیش تر و پیشرفته تر از نهادهای خود پرستی و سودجویی و مردم ستیزی حکومت‌های امروز در جهان نیست؟

آیا فرهنگ ایران که شک ورزی را چشمه‌ی خرد انسان می‌داند، وجدان هرکس را دین او می‌نامد، خرد هرکس را داور بر نیکی و زشتی کردار خودش می‌داند برتر از عقیده‌ی پیروان دین‌های ابراهیمی نیست که شک کردن، به حقانیت آنها، را گناهی بزرگ می‌شمارد و هراندیشیه‌ای که ورای گفتار آنها باشد کفر می‌داند.

کسانی که نه تنها خواهان آزادی برای خود بلکه برای مردم ایران هستند باید بکوشند که آلودگیهای فرهنگی را شناسایی کنند تا بتوانند فرهنگ ایران را از آن آلودگیها پاک سازند. آنها با ید با اندیشه، منش، بینش، فلسفه و جهان بینی مردم کار داشته باشند و آنها را بررسی کنند. یعنی آن عقیده‌ای خصوصی است و باید هم خصوصی باشد که همگانی نباشد. شریعت اسلام همگانی است پس نمی‌تواند خصوصی باشد، هستی و نیستی این شریعت به ایمان و خوداندیشی همگان بستگی دارد.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>

derafsh-kaviyani.com

